

گزیده

غزلیات شمس تبریزی

تحقیق و تصحیح

محمد حسن شیرازی

به نام خدا

عارف و شاعر مشهور و برجسته قرن هفتم، جلال الدین محمد؛ معروف به مولانا از عرفا و دانشمندان بزرگ جهان اسلام است که پس از گذشت قرن‌ها نامش به عنوان عارف و شاعری بزرگ و دوست داشتنی بر سر زبان‌ها می‌باشد.

بنابر روایات مشهور مولانا در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ (ه. ق) در شهر بلخ چشم به جهان گشود. پدر او، محمد بن حسین خطیبی که به بنی‌الدین ولد معروف بود، مردی خوش بیان، عالم و از افضل روزگار خواد بود. مولانا اولین بار دوران شاگردی خود را در محضر او سپری کرد و پس از مرگ پدر به مدت نه سال از تربیت و ارشاد برهان الدین محقق ترمذی بهره گرفت و سپس به سفارش وی به حلب و دمشق رفت تا به ادامه تحصیل و کسب کمالات بیشتری بپردازد.

مولانا پس از مرگ محقق ترمذی به مدت پنج سال به تدريس و تربیت مشتاقان علوم دین و شریعت همت گماشت و به زهد و ریاست و احاطه به علوم ظاهری شهره عالم شد.

ملاقات با شمس

پس از وفات محقق ترمذی بیش از ده هزار مرید به دور شمع وجود مولانا گرد آمده بودند. در این زمان حادثه‌ای رخ داد که از مولوی، مولانایی دیگر ساخت؛ ناگهان شوریده‌ای از شوریدگان عالم، مردی عارف و وارسته به قونیه وارد شد. این انسان وارسته که توانست تأثیر عمیقی بر روح و جان مولانا بگذارد و او را در دریای محبت خود گرفتار سازد و از سرچشمه عرفان بهره‌مندش سازد، کسی جز شمس الدین محمد بن علی ملک داد، ملقب به شمس تبریزی نبود.

بعد از ملاقات و دوستی با شمس بود که تحولی عظیم در مولانا روی داد و همین دوستی کینه‌ای عمیق نسبت به شمس را در دل مریدان و دوستان مولانا پدیدار کرد و موجب شد تا آنها قصد جان شمس را کنند.

به همین جهت شمس پس از آگاه شدن از این موضوع در بیست و یکم شوال ۶۴۳ (ه. ق) قونیه را به قصد دمشق ترک کرد و مولانا را در آتش فراق خود سوزاند. مولانا پس از یک ماه خبر یافت که شمس در دمشق است و فرزند خود ولد را به همراه گروهی برای بازگرداندن شمس به دمشق فرستاد. شمس به همراه آنان به قونیه باز آمد؛ اما باردیگر با جهل و تعصب عوام روبه‌رو شده و بار دیگر به سال ۶۴۵ (ه. ق) قونیه

را به قصد محلی نامعلوم ترک کرد و کسی هرگز ندانست او به کجا رفت.
مولانا سرانجام پس از دوری از شمس، ابتدا صلاح الدین زرکوب و
بعد از او، حسام الدین چلبی را به همنشینی و همراهی برگزید.
مولانا پس از دوری از شمس سر به شیدایی برآورد و انبوهی از
شعرهای او در حقیقت بیان کننده روزهای جدایی او از شمس بوده
است.

سرانجام مولانا در روز یکشنبه پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ (ه. ق)
بناثر یک بیماری که پزشکان از علاجش درمانده شده بودند، با جهان
ناپایدار بدرود گفت و با مرگ خویش پیر و جوان و زن و مرد را متأثر
ساخت. شیخ صدرالدین بر جنازه مولانا نماز خواند و سپس جنازه او را
با حرمت تمام در دل خاک مدفون کردند.

مولانا آثار بسیار باارزش و گرانبهایی از خود به یادگار گذاشته است
که از معروفترین آنها می توان از دیوان کبیر یا دیوان شمس تبریزی نام
برد که مشتمل بر پنجاه هزار بیت است که مولانا آن را در شوق دیدار
عارف دل سوخته، شمس تبریزی سروده است. کتاب حاضر که پیش
روی شما عزیزان و دوست داران ادب و عرفان می باشد، سفرنامه ای
کوتاه است به دنیای شگفت و پر رمز و راز این اثر پرارزش و جاودان که
امید است مورد قبول پروردگار قرار گیرد.

در پایان به ذکر مطلبی در مورد شهرت جهانی اشعار مولانا می پردازیم:

اشعار مولانا از پرفروشترین کتابهای آمریکا است

اشعار شاعر و عارف نامی ایران مولانا جلال الدین رومی در لیست بیست کتاب پرفروش آمریکا قرار گرفته است.

روزنامه « کریچین ساینس مانیاتور » نوشت:

در کشوری که فروش آثار شعرای برنده جایزه نوبل، حتی به ده هزار نسخه نمی رسد، فروش اشعار شاعر پارسی گوی ایرانی، مولانا جلال الدین رومی به بیش از دویست و پنجاه هزار جلد رسیده است.

« کریچین ساینس مانیاتور » نوشت: استقبال بی نظیری که از ترجمه آثار این شاعر ایرانی صورت گرفته است، باعث حیرت همه شده و این آثار در ردیف پرفروشترین کتابهای آمریکا قرار دارد.

« ملبس تیکل » سردبیر هفته نامه مذهبی « پابلیشرز » گفته است: قضیه این است که روح ما شدیداً تشنه معنویات است و آثار این شاعر، روح تشنه ما را سیراب می کند.

نشریه خبری، فرهنگی سازمان تبلیغات اسلامی - شماره ۱۶

فهرست اشعار

- ۱- ای یوسف خوش نام ماء خوش می روی بر بام ما ۱۹
- ۲- ای عاشقان! ای عاشقان! امروز ماییم و شما ۲۰
- ۳- هر لحظه وحی آسمان آید به سر جانها ۲۲
- ۴- ای فصل با باران ما، بر ریز بر یاران ما ۲۴
- ۵- ای عاشقان! ای عاشقان! آمدگاه وصل و لقاء ۲۶
- ۶- خواجه! بیا، خواجه بیا! خواجه دگر بار بیا ۲۸
- ۷- یار مرا، غار مرا، عشق جگر خوار مرا ۳۰
- ۸- ای بگرفته از وفا گوشه کران چرا چرا؟ ۳۲
- ۹- معشوقه بد سامان شد، تا باد چنین بادا ۳۳
- ۱۰- ای گشته ز تو خندان بستان و گل رعنا ۳۶
- ۱۱- زهی عشق، زهی عشق که ما راست خدایا ۳۷
- ۱۲- برای تو فدا کردیم جانها ۳۹

- ۱۳- گفتی که گزیده‌ای تو بر ما ۴۰
- ۱۴- بروید ای حریفان! بکشید یار ما را ۴۲
- ۱۵- چمنی که تاقیامت گل او بیار بادا ۴۳
- ۱۶- ز آتش شهوت بر آوردم تو را ۴۵
- ۱۷- در میان عاشقان عاقل مباد ۴۶
- ۱۸- آمد بهار جانها، ای شاخ تر به رقص آ ۴۷
- ۱۹- بشکن سبو و کوزه، ای میر آب جانها ۳۹
- ۲۰- جانا قبول گردان این جست و جوی ما را ۵۰
- ۲۱- کرانی ندارد بیابان ما ۵۲
- ۲۲- کو همه لطف که در روی تو دیدم همه شب ۵۴
- ۲۳- در هوایت بی قرارم روز و شب ۵۵
- ۲۴- کار همه محبان همچون زر است امشب ۵۷
- ۲۵- چشمها وانمی شود از خواب ۵۸
- ۲۶- چون که در آیم به غوغای شب ۶۰
- ۲۷- بیاید، بیاید که گلزار دمیده است ۶۲
- ۲۸- بار دگر آن دلبر عیار مرا یافت ۶۳
- ۲۹- این خانه که پیوسته در او بانگ چغانه است ۶۶
- ۳۰- بیستی چشم یعنی وقت خواب است ۶۹

- ۷۰ - ۳۱- ز همراهان جدایی مصلحت نیست
- ۷۲ - ۳۲- تو را در دلبری دستی تمام است
- ۷۴ - ۳۳- تا نقش خیال دوست با ماست
- ۷۶ - ۳۴- مر عاشق راز ره چه بیم است
- ۷۸ - ۳۵- آن ره که پیامدم کدام است
- ۷۹ - ۳۶- عشق اندر فضل و علم و دفتر و اوراق نیست
- ۸۰ - ۳۷- من نشستم ز طلب، وین دل پیچان نشست
- ۸۲ - ۳۸- در دل و جان خانه کردی عاقبت
- ۸۴ - ۳۹- گفتا که کیست بر در؟ گفتم کمین غلامت
- ۸۶ - ۴۰- بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
- ۸۹ - ۴۱- جان سوری جسم آمد و تن سوری جان نرفت
- ۹۰ - ۴۲- هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست
- ۹۲ - ۴۳- کار ندارم جز این کارگه و کارم اوست
- ۹۴ - ۴۴- ای غم اگر منوی شوی پیش منت بار نیست
- ۹۵ - ۴۵- هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست
- ۹۷ - ۴۶- ای لولیان! ای لولیان! یک لولیی دیوانه شد
- ۹۹ - ۴۷- امروز خندانیم و خوش کان بخت خندان می رسد
- ۱۰۱ - ۴۸- آمد بهار ای عاشقان تا خاکدان بستان شود

- ۴۹- بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد ۱۰۳
- ۵۰- آب زنید راه را! هین که نگار می رسد ۱۰۵
- ۵۱- بی همگان به سر شود؛ بی توبه سر نمی شود ۱۰۷
- ۵۲- دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد ۱۰۹
- ۵۳- برون شوای غم از سینه که لطف یار می آید ۱۱۱
- ۵۴- ای دوست شکر خوشتر یا آنکه شکر سازد ۱۱۲
- ۵۵- ای خفته شب تیره، هنگام دعا آمد ۱۱۴
- ۵۶- نو مید مشو جاناکا نو مید پدید آید ۱۱۵
- ۵۷- بمیرید؛ بمیرید، در این عشق بمیرید ۱۱۷
- ۵۸- ای قوم به حج رفته کجایید؟ کجایید ۱۱۸
- ۵۹- چو شب شد جملگان در خواب رفتند ۱۱۹
- ۶۰- ز خاک من اگر گندم بر آید ۱۲۱
- ۶۱- بیچاره کسی که زر ندارد ۱۲۳
- ۶۲- آن کس که ز تو نشان ندارد ۱۲۵
- ۶۳- بر سر آتش تو سوختم و دود نکرد ۱۲۷
- ۶۴- یارب این بوی که امروز به مامی آید ۱۲۹
- ۶۵- اندک اندک جمع مستان می رسند ۱۳۱
- ۶۶- عمر بر او مید فردا می رود ۱۳۳

فهرست اشعار ۱۳

- ۶۷- از دل رفته نشان می آید..... ۱۳۵
- ۶۸- هر کجا بوی خدا می آید..... ۱۳۶
- ۶۹- در عشق زنده باید؛ کز مرده هیچ ناید..... ۱۳۸
- ۷۰- دی شد و بهمین گذشت فصل بهاران رسید..... ۱۴۰
- ۷۱- به روز مرگ چو تابوت من روان باشد..... ۱۴۲
- ۷۲- هزار جان مقدس فدای روی تو باد..... ۱۴۴
- ۷۳- سلام بر تو که سین سلام بر تو رسید..... ۱۴۶
- ۷۴- نرم نرمک سوی رخسارش نگر..... ۱۴۷
- ۷۵- دی سحری برگذری گفت مرا یار..... ۱۴۹
- ۷۶- مکن یار! مکن یار! مرو ای مه عیار..... ۱۵۰
- ۷۷- خوی بد دارم ملولم، تو مرا معذور دار..... ۱۵۲
- ۷۸- بهر شهوت جان خود را می دهی همچون ستور..... ۱۵۳
- ۷۹- عقل پند رهروان و عاشقان است ای پسر..... ۱۵۴
- ۸۰- بیا با تو مرا کار است امروز..... ۱۵۷
- ۸۱- چنان مستم، چنان مستم من امروز..... ۱۵۸
- ۸۲- ای دل بی بهره از بهرام ترس..... ۱۶۰
- ۸۳- یار نخواهم که بود بد خو و غمخوار و ترش..... ۱۶۱
- ۸۴- دام دگر نهاده ام تا که مگر بگیرمش..... ۱۶۲

- ۸۵- امروز خوش است دل که تو دوش ۱۶۴
- ۸۶- شده ام سپند حسنت، وطنم میان آتش ۱۶۶
- ۸۷- آن مایی همچو ما دلشاد باش ۱۶۸
- ۸۸- آن مه که هست گردون گردان و بی قرارش ۱۷۰
- ۸۹- روحی است بی نشان و ما غرقه در نشانش ۱۷۲
- ۹۰- روان شد اشک یاقوتی ز راه دیدگان اینک ۱۷۴
- ۹۱- آن میر دروغین بین با اسپک و بازینک ۱۷۶
- ۹۲- برخیز ز خواب و ساز کن چنگ ۱۷۸
- ۹۳- عشق خاموش طرفه تر یا نکه ای چنگ چنگ ۱۸۰
- ۹۴- عاشقی و آنگهانی نام و ننگ ۱۸۱
- ۹۵- هر کی در او نیست از این عشق رنگ ۱۸۲
- ۹۶- حلقه دل زدم شبی در هوس سلام دل ۱۸۴
- ۹۷- امروز بحمد الله از وی بتر است این دل ۱۸۶
- ۹۸- چه کارستان که داری اندر این دل ۱۸۷
- ۹۹- صد هزاران همچو ما غرقه در این دریای دل ۱۸۹
- ۱۰۰- امروز روز شادی و امسال سال گل ۱۹۱
- ۱۰۱- هان ای طیب عاشقان دستی فروکش بر برم ۱۹۳
- ۱۰۲- ای آسمان این چرخ من زان ماهرو آموختم ۱۹۵

- ۱۰۳- باز آمدم، باز آمدم، از پیش آن یارم آمدم ۱۹۶
- ۱۰۴- مرده بدم، زنده شدم، گریه بدم، خنده شدم ۱۹۸
- ۱۰۵- تیز روم، تیز روم تا به سواران برسم ۲۰۲
- ۱۰۶- ای تو بداده در سحر از کف خویش باده ام ۲۰۴
- ۱۰۷- ای عشق که کردستی تو زیر زبر خوابم ۲۰۶
- ۱۰۸- در آینه چون بینم نقش تو، بدگفت آرام ۲۰۷
- ۱۰۹- بیاید، بیاید به گلزار بگردیم ۲۰۸
- ۱۱۰- خلقان همه نیکند جز این تن که گزیدیم ۲۱۰
- ۱۱۱- بار دگر از راه سوی چاه رسیدیم ۲۱۱
- ۱۱۲- به جان جمله مستان که مستم ۲۱۲
- ۱۱۳- منم فتنه، هزاران فتنه زادم ۲۱۵
- ۱۱۴- حسودان راز غم آزاد کردم ۲۱۶
- ۱۱۵- همیشه من چنین مجنون نبودم ۲۱۷
- ۱۱۶- سفر کردم به هر شهری دویدم ۲۱۹
- ۱۱۷- چه نزدیک است جان تو به جانم ۲۲۱
- ۱۱۸- من از عالم تو را تنها گزینم ۲۲۳
- ۱۱۹- ورا خواهم دگر یاری نخواهم ۲۲۵
- ۱۲۰- بیا که امروز گرد یار گردیم ۲۲۷

- ۱۲۱- بیا تا قدر یکدیگر بدانیم ۲۲۸
- ۱۲۲- چرا شاید چو ما شهزادگانیم ۲۳۰
- ۱۲۳- چو غلام آفتابیم هم از آفتاب گویم ۲۳۲
- ۱۲۴- عاشقم از عاشقان نگریختم ۲۳۴
- ۱۲۵- من ز وصلت چون به هجران می روم ۲۳۶
- ۱۲۶- ما به خرم نگاه جان باز آمدیم ۲۳۸
- ۱۲۷- ما ز بالایم و بالا می رویم ۲۴۰
- ۱۲۸- من اگر مستم اگر هشیارم ۲۴۲
- ۱۲۹- ای توبه ام شکسته از تو کجا گیریم؟ ۲۴۴
- ۱۳۰- خزیده عاشقان که سوی آسمان رویم ۲۴۵
- ۱۳۱- ما همه از الست همدستیم ۲۴۷
- ۱۳۲- شد از غمت خانه سودا دلم ۲۴۹
- ۱۳۳- ای عاشقان! ای عاشقان! هنگام کوچ است از جهان ۲۵۱
- ۱۳۴- ای یار من! ای یار من! ای یار بی زنهار من ۲۵۴
- ۱۳۵- برگرد گل می گشت دی نقش خیال یار من ۲۵۶
- ۱۳۶- ای شده از جفای تو جانب چرخ دؤن من ۲۵۸
- ۱۳۷- چه باشد پیشه عاشق به جز دیوانگی کردن ۲۵۹
- ۱۳۸- من گوش کشان گشتم از لیلی و از مجنون ۲۶۱

- ۱۳۹- عشق است بر آسمان پریدن ۲۶۲
- ۱۴۰- ای دوست عتاب رازها کن ۲۶۴
- ۱۴۱- پرده بردار ای حیات جان و جان افزای من ۲۶۵
- ۱۴۲- ای خدا! این وصل راهجران مکن ۲۶۷
- ۱۴۳- گفתי مرا که «چونی؟» در روی ما نظر کن ۲۶۹
- ۱۴۴- جان منی جان منی، جان من ۲۷۰
- ۱۴۵- حلیت رها کن عاشقا، دیوانه شو! دیوانه شو ۲۷۱
- ۱۴۶- از این پستی به سوی آسمان شو ۲۷۴
- ۱۴۷- چهره زرد مرا بین و مرا هیچ مگو ۲۷۵
- ۱۴۸- این کیست؟ این کیست؟ این شیرین و زیبا آمده ۲۷۷
- ۱۴۹- من بی خود و تو بی خود ما را کی برد خانه ۲۷۹
- ۱۵۰- عشق بین با عاشقان آمیخته ۲۸۲
- ۱۵۱- شنیدم که اُشتی گم شد ز کردی در بیابان ۲۸۴
- ۱۵۲- الا ای نقش روحانی چرا از ماگریزانی ۲۸۶
- ۱۵۳- برخیز که جان است و جهان است و جوانی ۲۸۷
- ۱۵۴- تو آن ماهی که در گردون نگنجی ۲۸۹
- ۱۵۵- کجاشد عهد و پیمانی که کردی ۲۹۱
- ۱۵۶- کجاشد عهد و پیمان را چه کردی ۲۹۳

- ۱۵۷- مراهر لحظه قربان است جانی ۲۹۴
- ۱۵۸- کجایید ای شهیدان خدایی ۲۹۵
- ۱۵۹- هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی ۲۹۷
- ۱۶۰- مرا تا زنده‌ام شاهم تو باشی ۲۹۹
- ۱۶۱- چشم منش چون بدید گفت « که نور منی » ۳۰۰
- ۱۶۲- عمر عزیز رفت به پایان چه می‌کنی ۳۰۱